

## امام خمینی (ره) و تجدد

یحیی بوذری نژاد<sup>۱</sup>

دانشیار گروه علوم اجتماعی اسلامی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۲/۴/۳۱ تاریخ تصویب: ۹۲/۸/۲۹)

### چکیده:

با ورود تمدن جدید غرب به ایران در دهه‌های اخیر فرهیختگان ایرانی رویکردهای متفاوتی نسبت به آن داشته‌اند. از جمله متفکران بزرگ معاصر که در خصوص تجدد موضع‌گیری نموده و اندیشه او مبنای انقلاب اسلامی قرار گرفته، امام خمینی (ره) است. به نظر می‌رسد امام خمینی تجدد را شامل ماده (ظواهر) و محتوا دانسته، اسلام و علما را مخالف ظواهر تجدد نمی‌داند. اما در برابر محتوای فرهنگ غرب ایستادگی کرده، پذیرش آن را باعث غرب‌زدگی و انحطاط جامعه ایرانی می‌داند. در این مقاله تلاش شده است با روش اسنادی و تحلیل محتوا، نگاه امام خمینی به تجدد از زوایای مختلف بررسی شود.

### واژگان کلیدی:

انقلاب اسلامی، تجدد، تمدن، سنت، غرب

## ۱. مقدمه

اگر اندکی با تاریخ اروپا آشنا باشیم، متوجه می‌شویم که در اروپا بعد از دوره فترت و رنسانس تغییرات بنیادینی در اندیشه و نوع زندگی مردم غرب به وجود آمده که تأثیرات گسترده‌ای را بر ملت‌ها و تمدن‌های دیگر داشته است. دوره جدید از نظر اندیشه با آرای دکارت در فرانسه (جریان عقل‌گرایی) و فرانسیس بیکن و جان لاک (جریان تجربه‌گرایی) در انگلستان آغاز شد. ویژگی مشترک هر دو جریان، تلاش برای یافتن روش جدید به‌کار بردن عقل است. در این راستا، دکارت روش خود را در کتاب «گفتار در روش به‌کار بردن عقل»، و فرانسیس بیکن «ارغنون جدید» را در برابر منطق صوری ارسطو ارائه می‌دهد که در هر یک از آن دو، افکار متفکران دوره مدرسی و فلاسفه یونان باستان نقد شده است. از این دوره تاکنون در حوزه اندیشه و تفکر شاهد اندیشه‌ها و افکاری هستیم که نه تنها با اندیشه‌های فلاسفه گذشته تطابق اندکی دارند، بلکه حتی گاهی در تعارض هستند. تکیه بر روش واحد در همه علوم که دکارت منادی آن بود تا به‌کار بردن روش تجربی که از سوی فلاسفه و دانشمندان تجربه‌گرا بیان می‌شد، همگی نشان از شروع دوره‌ای در تاریخ بشری دارد که به عصر مدرن یا در ترجمه فارسی «تجدد» مشهور است. این دگرگونی نه تنها در حوزه اندیشه و افکار، بلکه در حوزه زندگی دنیوی انسان‌ها نیز رخ داده است. تغییر نگرش و زندگی مردم در عصر جدید، دوران مدرن نام‌گذاری شده است.

تجدد و غرب از مهم‌ترین دغدغه‌ها و چالش‌هایی است که ما ایرانیان و مسلمانان در دهه‌های اخیر با آن روبه‌رو بوده‌ایم. یکی از کسانی که نقش بی‌بدیلی در رویارویی ایرانیان با غرب داشته و اندیشه‌های او توانسته راهگشای بسیاری از مسائل ایران باشد و از همه مهم‌تر انقلاب اسلامی و ساختار آن مبتنی بر آرای اوست، امام خمینی است که بررسی دیدگاه‌های او می‌تواند راهنمای ما در مسیر آینده باشد.

نگارنده در اینجا تلاش می‌کند با روش اسنادی، توصیفی و تحلیلی محتوا به این پرسش پاسخ دهد که امام خمینی چه نگاهی به تجدد داشت و چگونه با توجه به تحولات جدید درصدد آن بود که اسلام را در ایران نهادینه نماید. به عبارت دیگر، نگاه امام خمینی به تجدد چگونه است و راهکار او برای سازگاری سنت (اسلام) با تجدد چیست؟ نویسنده این مقاله سعی دارد این فرض را اثبات نماید که امام خمینی غرب را کل متشکل از ظاهر و محتوا می‌دید که می‌توان جزئی از غرب را گرفت و آن را با محتوای اسلامی درآمیخت (به‌شرطی که با اصول و مبانی اسلام سازگار باشد). در نظر نگارنده، امام خمینی تکنیک و تحولات مادی و ابزارها و صنعت را چیزی غیر از اصول و فلسفه‌های غربی می‌دید؛ در نتیجه می‌توان صنعت را گرفت، اما محتوای الحادی آنرا حذف نمود و به‌جای آن محتوای اسلامی را قرار داد. در این

صورت از آنجا که اصل هر چیزی بر اساس فلسفه اسلامی، صورت آن است، با آمدن صورت و محتوای اسلامی به صنعت و ابزارهای جدید، آنها اسلامی می‌شوند. در اینجا به بررسی دیدگاه‌های امام خمینی در خصوص فرهنگ، دانشگاه‌ها، علوم و تکنیک غرب می‌پردازیم. آنگاه به تحلیل و بررسی نگاه امام خمینی به تجدد و رابطه اسلام با تجدد خواهیم پرداخت.

## ۲. دیدگاه‌های مختلف در خصوص رابطه سنت و تجدد

هنگامی که تحولات نظری و عملی غرب در جوامع غیرغربی به‌خصوص اسلامی و به‌ویژه ایران پدیدار شد، موضع‌گیری‌ها و رویکردهای مختلفی نسبت به آن شکل گرفت. انواع رویارویی ایرانیان با غرب را می‌توان به صورت زیر تقسیم نمود.

الف) کسانی که به غرب و تجدد توجه داشتند و تلاش می‌کردند ایران را هم در حوزه زندگی و هم در حوزه اندیشه کاملاً متجدد نمایند. اینان بیشتر با فرهنگ سنتی اسلامی ایران در ستیز بودند و توجه به سنت را باعث عقب‌ماندگی ایرانیان می‌دانستند. این گروه از متفکران ایرانی یا به غرب لیبرال تمایل داشتند و یا به غرب سوسیال، که از دهه‌های پیش تاکنون فعال بوده‌اند (خسروپناه، ۱۳۸۹، ص ۲۲).

ب) در برابر گروه یادشده، برخی نیز کاملاً به سنت ایران اسلامی توجه داشتند و اصلاً به تجدد روی خوش نشان نمی‌دادند و نسبت به تحولات جدید هم بی‌اعتنا بودند.

ج) دسته سوم که طیف گسترده‌ای را دربر می‌گیرند، کسانی هستند که هم به تحولات دنیای متجدد توجه دارند و هم فرهنگ ایران یا اسلام را لحاظ کرده، به هویت خودی روی آورده‌اند. این دسته را می‌توان به‌طور کلی این‌گونه تقسیم نمود:

- کسانی که با توجه به تحولات دوره تجدد سعی دارند اسلام را مطابق غرب تأویل و تفسیر نمایند؛ به عبارتی میان تجدد و اسلام، هم در اصول و هم در فروع، سازگاری به‌وجود آورند.

- گروهی که تلاش دارند برخی ویژگی‌های تجدد را اخذ نموده، برخی مسائل در سنت را نقد کنند و یا تأویل جدیدی از آن ارائه دهند. خود این طیف گروه‌های مختلفی را شامل می‌شود که می‌توان به بازرگان (نهضت آزادی)، شریعتی، مطهری اشاره نمود





(خسروپناه، ۱۳۸۹، ص ۲۱).

حال در این جستار تلاش داریم تا با بررسی و تحلیل برخی از دیدگاه‌های امام خمینی، نوع رویارویی ایشان به تجدد و رابطه تجدد با سنت را دریابیم.

### ۳. امام خمینی و فرهنگ

تمدن غرب مجموعه‌ای است از تکنیک، قوانین اجتماعی و حقوقی، حکومت و فرهنگ خاص. فرهنگ نیز مجموعه‌ایست از باورها، عقاید و رسوم و به بیان دیگر فرهنگ را در حوزه هنر، دین و فلسفه، عقاید، اخلاق و... می‌توان جمع نمود. امام خمینی فرهنگ غرب را به فرهنگ اصیل و فرهنگ استعماری تقسیم می‌کند: «فرهنگ به این غنی‌ای کنار زده شده است و چسبیده‌اند به فرهنگ غرب. آن‌هم نه فرهنگ اصیل غرب، فرهنگ استعماری غرب. غرب همه چیز استعماری دارد. طب استعماری دارد. فرهنگ استعماری دارد. همه چیز استعماری دارد، صادر می‌کند برای کشورهایی که عقب افتاده‌اند به اصطلاح آنها، آن چیزی که مناسب با آنجاست، به طوری که وابستگی داشته باشد» (صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۶). امام خمینی بر این اعتقاد است که آنچه غرب به عنوان فرهنگ به کشورهای دیگر صادر می‌کند، فرهنگ استعماری است تا ملت‌ها را با آن در سیطره خود قرار دهد. امام خمینی فرهنگ شایع در ایران دوره پهلوی را نمونه‌ای از فرهنگ استعماری غرب می‌داند که باعث عقب‌ماندگی ایران و تخدیر جوانان شده است: «در قبل این پنجاه سال هم بوده است. لکن در این پنجاه سال اخیر، و خصوصاً در این زمانی که این شخص فاسد، این محمد رضای فاسد، زمامدار این کشور بود، این مسائل به رشد خودش رسید. غرب‌زدگی به کمال خودش رسید. در همه جهت وابستگی پیدا شد» (صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۶). در نظر امام، تبلیغ و ترویج فرهنگ استعماری غرب باعث شده است که جامعه ما یک جامعه مقلد و وابسته به غرب شود و همه چیز را از غرب بداند و اگر چیزی مارک غرب نداشت آنرا نپذیرد: «و بدتر از آن، این است که محتوای اشخاص را بگیرند که اطمینان به خودش هم نداشته باشد! مثلاً ما طبیب داریم؛ نه این است که ایران طبیب ندارد؛ طبیب دارد؛ الی ما شاء الله طبیب داریم؛ چه شده است که یک مریض وقتی پیدا می‌کنیم فوراً صحبت این است که برود اروپا! این برای این است که ما را به طبیب‌های خودمان بدبین دند؛ طبیب داریم و بدبین شدیم. ما مهندس داریم؛ نمی‌توانیم بگوییم مهندس ما نداریم؛ اما



این محتوا را از ما گرفته‌اند که اگر بخواهیم یک جاده‌ای را آسفالت کنند، مهندسش باید از خارج بیاید؛ از خارج می‌آوردند. یک کارخانه بخواهید درست کنید، یک بنای بزرگ بخواهید درست کنید، از خارج باید بیاید. این برای این است که همچو تبلیغات کرده بودند که ما را از خودمان به خودمان بدبین کرده بودند. محتوای ما را بیرون کشیده بودند. ما یک آدمهایی بودیم که همه‌اش توجه‌مان به غرب بود» (صحیفه امام، ج ۸، ص ۸۰).

امام، نداشتن خودباوری و توجه به غرب را نه تنها عامل بدبختی و رشد نیافتن ملت ایران می‌داند، بلکه در طول دوره مبارزاتی خود و بعد از انقلاب تلاش خود را برای اصلاح این فرهنگ به کار برده است. وی اصلاح فرهنگ را مهم‌ترین راه حل برای اصلاح وضع موجود کشور می‌داند. در نظر او راه عظمت ملت ایران استقلال فکری و فرهنگی در برابر غرب است: «شما اگر بخواهید از همه وابستگی‌ها خارج بشوید، این باید این وابستگی مغزی را، قلبی را کنار بگذارید. گمان نکنید که هر چه آن‌ها دارند خوب است. اگر یکی فرض کنید که یک پیشرفتی داشته باشد در صنعت، این دلیل این نیست که پیشرفت دارد در فرهنگ» (صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۷). بنابراین اندیشه امام خمینی رهایی از وابستگی فکری یعنی تحول در فرهنگ و بازگشت به فرهنگ مستقل است: «بزرگترین تحولی که باید بشود در فرهنگ باید بشود؛ برای اینکه بزرگترین مؤسسه‌ای است که ملت را یا به تباهی می‌کشد، یا به اوج عظمت و قدرت می‌کشد. برنامه‌های فرهنگی تحول لازم دارد، فرهنگ باید متحول بشود» (صحیفه امام، ج ۹، ص ۱۵۹). اگر فرهنگ استعماری در ایران باعث عقب‌ماندگی و وابستگی ما شده، راه اعتلای ما در نداشتن وابستگی است و چنین چیزی در تحول فرهنگی تحقق می‌یابد؛ حال این پرسش مطرح است که تحول در چه فرهنگی و به سوی چه فرهنگی باید باشد؟ یعنی کدام فرهنگ باعث استقلال فرهنگی و فکری و سپس استقلال اجتماعی و سیاسی می‌شود؟ امام در پاسخ به این پرسش، توجه به مکتب انسانیت را راه اعتلای فرهنگی می‌داند:

«آنکه ضامن این است که یک کشوری درست بکند که متمدن باشد، آزادیخواه به معنای حقیقی‌اش باشد، استقلال داشته باشد به معنای حقیقی‌اش، آن مکتب انسانیت است، غیر از او هیچ نیست، آنکه می‌تواند آزادی به مردم بدهد. آن آزادی که در غرب است یک قدری فحشاست که هر جوری دلشان می‌خواهد عمل کند در شهوات، هیچ قید و بندی نباشد، آزادند هر طوری دلشان می‌خواهد در فحشا غوطه‌ور شوند» (صحیفه امام، ج ۹، ص ۷۵).

اما در نظر امام خمینی انسان پرورش پیدا نمی‌کند مگر در دامن تعالیم اسلام و انبیا: «غرب انسان درست نمی‌کند، آنکه انسان درست می‌کند آن مکتب‌های الهی است. مکتب‌های توحیدی است که تمام هم انبیا این بوده که آدم درست کنند. اگر یک مملکتی آدم داشت، آزادی به جوری که ضرر به غیر نزند؛ استقلال فکری، استقلال روحی، استقلال انسانی.

آنها انسان می‌خواهند درست بکنند. قرآن کتاب انسان‌سازی است؛ می‌خواهد انسان درست کند. انسان اگر درست شد، آرامش در یک مملکتی پیدا می‌شود» (صحیفه امام، ج ۸، ص ۹۶).

حال پرسش این است که اگر توجه به مکاتب توحیدی راه انسان‌سازی است، این موضوع مهم در جامعه چگونه باید تحقق یابد. امام خمینی بیش از همه به حوزه و دانشگاه و قرار گرفتن آن دو در کنار هم و نقش تربیت در کنار علم تاکید دارد:

«استقلال کشور ما منوط به استقلال همین دانشگاه‌ها و فیضیه‌هاست. دانشگاه و فیضیه دست به دست هم بدهند و استقلال کشور خودشان را حفظ کنند. و امید خودشان را از غیر دانشگاه اسلامی و غیر فیضیه اسلامی، امید خودشان را از دیگران ببرند. اعتنای به این نکنند که مثلاً [می‌گویند] دانشگاهی با آخوند چرا با هم پیوند می‌کنند. آنها از سایه آخوند هم می‌ترسند! آن‌ها برنامه‌شان این است که دانشگاه را از فیضیه جدا کنند. در سال‌های طولانی، بنای آن‌ها این بود که این دو قشر را، که سعادت یک ملت و عظمت یک ملت و استقلال یک ملت بسته به این دو قشر است - قشر روحانی و قشر دانشگاهی اینها مغز متفکر یک ملت هستند - کوشش کردند که این دو قشر را از هم جدا کنند، که با هم دشمن کنند. و ما دیدیم و شما دیدید که این دو قشر با هم دشمن بودند. تا این انقلاب اسلامی پیدا شد و اسلام دعوت خودش را شروع کرد. و دعوت اسلام پیوند همه قشرها و خصوصاً پیوند دانشگاه و فیضیه است و تا این دو قشر با هم پیوند داشته باشند، استقلال کشور شما محفوظ می‌ماند» (صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۴۳۲؛ همچنین رک. صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۲۶).

بر اساس بیاناتی که در این مختصر از امام خمینی در خصوص فرهنگ و خودباوری گفته شد، روشن است که امام راه رهایی و پیشرفت را در توجه به خود و فرهنگ انسان‌ساز اسلامی می‌داند، اما این نکته به این معنا نیست که صرفاً به گذشته و سبک و نوع زندگی در دوره‌های گذشته توجه نماییم و از تحولات دوران اخیر غافل باشیم. امام خمینی در پاسخ به عمال پهلوی که تهمت ارتجاع به افکار امام می‌زدند، ایستادگی می‌کند. در اینجا به این مسئله توجه می‌کنیم که امام خمینی لازمه بازگشت به اسلام و توجه به اسلام را ارتجاع و کهنه‌پرستی نمی‌داند.

#### ۴. امام خمینی و تهمت ارتجاع به اسلام

تعالیم اسلام به‌طور کلی از دو بخش معارف و احکام ترکیب یافته است. دستوراتی هم که برای مسائل حقوقی و اجتماعی صادر شده، مبتنی بر نگاه قرآن به انسان است؛ یعنی چون خداوند تبارک و تعالی خود، انسان را خلق نموده، از کلیه قوا و ابعاد انسان آگاه است و بر این اساس که کمال انسان در چه قوه‌ای است، دستوراتی را صادر نموده که تعادل قوا حفظ شود.

به همین دلیل چون دستورات اسلام بر اساس ماهیت و حقیقت انسان صادر شده و حقیقت انسان در طول اعصار ثابت است، تعالیم و احکام اسلامی هم تغییرپذیر نیست. یعنی با تغییر نوع زندگی، انسان تغییر نمی‌یابد تا لازم شود احکام و دستورات دگرگون شود. برای مثال در هر انسانی میل شهوانی وجود دارد و اگر این میل کنترل نشود، انسان از تعادل انسانی خارج می‌شود. بنابراین اسلام برای کنترل این میل دستوراتی را در قرآن همانند غض بصر و حجاب صادر نموده است. چون همه انسان‌ها در تمام اعصار میل شهوانی دارند، با تغییر نوع زندگی از زندگی دامداری به کشاورزی و نیز صنعتی این دستور اسلامی معلق نمی‌ماند؛ چراکه انسانی که در حال حاضر در جامعه صنعتی زندگی می‌کند، میل شهوانی هم دارد. بنابراین دستوری که قرآن در ۱۴۰۰ سال قبل برای کنترل میل شهوانی ارائه نموده، امروز هم با پیشرفت زندگی صنعتی قابل اجراست. این دیدگاه برخلاف دیدگاه کسانی است که معتقدند با تغییر زندگی، فرهنگ اسلامی و احکام و قوانین آن هم تغییر می‌یابد. امام خمینی خوب به این مسئله توجه دارد: «خداست که محیط بر همه چیزهاست؛ بر همه اعصار است. قرآن است که کتاب همه اعصار است. دستورات رسول الله است که برای همه اعصار است» (صحیفه امام، ج ۸، ص ۱۷۲). اما امام در تکمیل بیان خود، اسلام را مخالف مظاهر تمدن نمی‌داند، بلکه در نظر ایشان مظاهر تمدن و پیشرفت در زندگی بشری مورد قبول اسلام است و اساساً اسلام است که متمدن است و تمدن می‌سازد: «ما در اعلا مرتبه تمدن هستیم؛ اسلام در اعلا مرتبه تمدن است؛ مراجع عالیقدر اسلام در اعلا مرتبه تمدن هستند» (همان، ج ۱، ص ۳۰۵). امام خمینی تبلیغ این موضوع را که اسلام یک دین قدیم است و برای زندگی در جوامع قدیم نازل شده، توطئه‌ای می‌داند که از ناحیه دشمنان اسلام تبلیغ و ترویج می‌شود:

«آنکه اسلام را یک جوری معرفی کنند به ملت‌ها، به خارج و داخل که در نظر مردم سبک بشود، یک مطلب خرافی باشد، یک مطلب کهنه باشد و مشغول تبلیغات شدند در خارج و داخل که اسلام بله، اگر هم یک چیزی بوده است مال هزار و چهار صد سال پیش از این بوده است. آن وقت یک وقتی بوده است که این عرب‌ها، مثلاً اشخاص وحشی بوده‌اند، این هم یک تعلیماتی برای آن‌ها و در آن وقت یک چیزی بوده است؛ اما حالا که تمدن پیدا شده است و نمی‌دانم چه پیدا شده است، دیگر اسلام کهنه شده است و به درد نمی‌خورد. تعلیمات اسلام تعلیماتی است که مخالف با این ترقیات است، مخالف با آزادی است؛ مردم دیگر در اسلام آزاد نیستند، زن‌ها در اسلام اصلاً آزادی ندارند؛ و تعلیمات در اسلام ممنوع است، نباید هیچ‌یک از این آثار تجدد باشد. اگر اسلام پیدا بشود، دیگر شما طیاره هم نباید سوار بشوید، دیگر شما مدرسه هم نباید بروید، دیگر زن‌هایتان از خانه‌شان هم نباید بیرون بیایند! از این حرف‌ها، طولانی و به‌طور وسیع، در دنیا پخش کرده‌اند» (صحیفه امام، ج ۴، ص ۴۹).

اگرچه امام خمینی تجدد را می‌پذیرد و اسلام و علمای اسلام را متمدن و طرفدار تمدن می‌داند و از ابزارها و تکنیک‌های تجدد استفاده می‌کند، اما در بیان‌های دیگری با محتوای فاسد تجدد که حکومت وقت آن را ترویج می‌کند، مخالف است:

«شما مظاهر تمدن را وقتی که در ایران می‌آید همچو از صورت طبیعی خارجش می‌کنید که چیز حلال را مبدل به حرام می‌کنید. این رادیو برای این بساطی است که حالا در ایران مرسوم است؟ این تلویزیون برای این بساطی است که اینها راه انداخته‌اند؟ در ممالک دیگر هم همین طور است؟ ممالک متمدنه هم استفاده‌شان از این آلات جدید همین جور است که آقایان اینجا استفاده می‌کنند؟ تربیت بد در این مملکت است. فرهنگ ما یک فرهنگی نیست که بتواند این مملکت را اداره کند» (صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۰۰).

در نظر امام، تبلیغ اینکه روحانیت اسلام با تجدد مخالف است و اگر حکومت اسلامی تأسیس گردد، ایران به زمان قدیم بازمی‌گردد، کاملاً سخن غلطی است؛ بلکه به باور ایشان، اسلام این اجازه را می‌دهد که مظاهر تمدن استفاده گردد. امام علت مخالفت خود را با تحولات در زمان پهلوی، محتوای فاسد و غیراسلامی آن می‌داند. به عبارتی، در اندیشه امام ابزار و تکنیک‌های مدرن و جدید فی‌نفسه خوب یا بد نیستند، بلکه آنها می‌توانند به شیوه خوب یا بد استفاده شوند. این نکته به خوبی در عبارت زیر روشن است:

«این جور نیست که اگر یک حکومت اسلامی پیدا بشود، دیگر زندگی مردم را به هم می‌زند؛ و توپ و تانک و این چیزها دیگر نمی‌خواهیم و ما می‌خواهیم الاغ سوار بشویم؛ حرف‌های مفت است که می‌زنند. کجای قرآن، کجای احکام قرآن، کجای احکامی که خود روحانیون [دارند] یک همچو کلمه‌ای از شان صادر شده است که ما با مظاهر تجدد مخالفیم. ما با مظاهر انحرافات مخالفیم آقا»<sup>۱</sup> (صحیفه امام، ج ۴، ص ۵۴).

امام افزون‌بر اینکه تهمت ارتجاع را از اسلام و روحانیت اصیل اسلامی دور می‌داند، ظواهر تجدد را برای اداره کشور می‌پذیرد و آن را نفی نمی‌کند. البته به شرطی که انحراف و خلاف اسلام در محتوای آن مشاهده نشود.

## ۵. امام خمینی و دانشگاه

یکی از پدیده‌های جدیدی که به عنوان نماد تمدن جدید تلقی می‌شود، علم جدید و دانشگاه‌ها

۱. همچنین بنگرید به: «زیرا اگر مراد از مظاهر تمدن و نوآوری‌ها، اختراعات و ابتکارات و صنعت‌های پیشرفته که در پیشرفت و تمدن بشر دخالت دارد، هیچ‌گاه اسلام و هیچ مذهب توحیدی با آن مخالفت نکرده و نخواهد کرد بلکه علم و صنعت مورد تأکید اسلام و قرآن مجید است. و اگر مراد از تجدد و تمدن به آن معنی است که بعضی روشنفکران حرفه‌ای می‌گویند که آزادی در تمام منکرات و فحشا حتی همجنس‌بازی و از این قبیل، تمام ادیان آسمانی و دانشمندان و عقلا با آن مخالفند گرچه غرب و شرق‌زدگان به تقلید کورکورانه آن را ترویج می‌کنند» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۰۶).



است. بررسی دیدگاه‌های امام خمینی نسبت به دانشگاه‌ها می‌تواند موضع ایشان را نسبت به تجدد آشکار نماید.<sup>۱</sup>

امام خمینی در ابتدا به تبلیغات فراوان در جدایی این دو قشر فرهنگی (یعنی حوزه و دانشگاه و یا آموزش‌های سنتی و جدید) اشاره می‌کند:

«شما و طبقه روحانیین که هر دو یک شغل دارید؛ هر دو شغل واحد دارید؛ و مع‌الأسف این دو قشر را که مربی جامعه هستند دستهای ناپاک از هم جدا کرد. ما تا حالا با آقایان روبه‌رو نمی‌شدیم. یعنی شما از ما فرار می‌کردید، ما هم از شما، شما ما را قبول نداشتید؛ ما هم شما را قبول نداشتیم. شما برای ما یک چیزی می‌گفتید؛ ما هم برای شما یک چیزی می‌گفتیم» (امام خمینی، ج ۹، ص ۳۸۰).

به همین دلیل امام خمینی تلاش دارد که میان حوزه و دانشگاه وحدت ایجاد نماید. ایشان از دانشگاه از آن جهت که جوانان را غربی بار می‌آورد و آمال آن‌ها را غرب قرار می‌دهد، انتقاد می‌کند و دانشگاه اسلامی را برای کمال و پیشرفت ایران ضروری می‌داند. عبارت دانشگاه اسلامی یا علم اسلامی، واژه‌ای است که نزد متفکران محل اختلاف است. برخی اسلامی شدن را به این می‌دانند که در برابر فیزیک، فیزیک اسلامی داشته باشیم و گروهی اسلامی شدن دانشگاه‌ها را تدریس علوم قدیم و حوزوی همانند فقه و اصول و غیره می‌دانند.<sup>۲</sup> امام خمینی

۱. قرن سیزدهم میلادی قرن ظهور دانشگاه‌ها در اروپای غربی است. دو عامل در تحقق دانشگاه‌ها نقش داشتند: اول کوشش پاپ‌ها و کلیسا برای حاکمیت مستقیم بر نظام تعلیم و تربیت و دیگر بزرگ شدن شهرها و گسترش امور فرهنگی. دانشگاه پاریس در سال ۱۲۰۰ م از اجتماع استادان و دانشجویان مدارس کلیسای جامع با موافقت پادشاه فرانسه، فیلیپ اوگوست، و پاپ اینوسنت سوم ایجاد شد. بعد از دانشگاه پاریس، دانشگاه آکسفورد قرار دارد. این دانشگاه هم از مجموعه مدارس تشکیل می‌شد و در سال ۱۲۱۴م پاپ و حکومت از آن حمایت کرد. در دانشگاه آکسفورد برخلاف دانشگاه پاریس، جریان آگوستینی و افلاطونی حاکم بود و متفکران این حوزه برخلاف دانشگاه پاریس منتقدان تفکر مشایی بودند. در دانشگاه آکسفورد به طبیعیات ارسطو بیشتر توجه شد و با حضور متفکرانی چون راجر بیکن و اوکامی در این دانشگاه، شکل‌گیری تفکر انگلیسی که بیشتر به تجربه، منطق و علم نظر داشت، مشاهده می‌شود (ر.ک. ایلخانی، ۱۳۸۲، ص ۳۴۶-۳۳۶). دوم جنگ‌های صلیبی باعث شد که اروپاییان با علم و تحولات آن در جهان اسلام آشنا شوند. در اروپای آن روز، دانش در اختیار پاپ‌ها و کلیسا بود و دانش‌ها به دو طبقه سه‌گانه و چهارگانه تقسیم می‌شد. «این هنرهای آزاد یا هنرهای هفتگانه بر دو دسته تقسیم می‌شد: یکی سه تایی که صرف و نحو، معانی، بیان و جلد، یعنی تمام هنرهایی که مربوط به کلام و نطق باشد، و دیگری چهارتایی که عبارت از حساب و هندسه و هیات و موسیقی، یعنی همان علوم که افلاطون تحصیل آن‌ها را برای فهمیدن فلسفه لازم می‌دانست» (برهیه، ۱۳۷۷، ص ۷۱). همچنین مجموعه تلاشهایی که در زمان قاجار با اعزام دانشجویان به کشورهای غربی آغاز شد، باعث گردید در دوره پهلوی دانشگاه تهران با الگوبرداری از دانشگاه‌های غربی در ایران تشکیل شود.

۲. به‌طور کلی از حدود دویست سال پیش که علم غربی وارد جهان اسلام شد، واکنش‌های مختلفی در برابر پذیرش علم جدید رخ داد. برخی علم جدید را ناسازگار با اسلام تلقی کردند و آنرا طرد کردند. گروهی با آغوش باز علم جدید را پذیرفتند. بعضی هم در پی سازگاری علم جدید با اسلام بودند. در قرن گذشته در کشورهای اسلامی واکنش‌هایی نسبت به اسلام و علم غربی شکل یافته است. در پاکستان و مالزی حرکت اسلامی کردن دانشگاه شکل گرفت. مودودی و اقبال لاهوری در پاکستان و نقیب العطاس در مالزی پیگیر این پروژه بوده‌اند. در ایران قبل از انقلاب از طرف کسانی مانند طباطبایی، مطهری و صدر مباحثی در این خصوص با رویکرد نقد علوم غربی شکل گرفت. در حال حاضر «برخی از جمله ملکیان و سروش علم دینی را نه ممکن و نه ضروری می‌دانند و علم دینی را پارادکسیکال می‌دانند .... برخی مانند گلشنی به امکان و ضرورت

این گونه برداشت‌ها از اسلامی شدن و تغییر محتوای دانشگاه را رد می‌کند و روش اسلامی شدن دانشگاه‌ها را این چنین می‌پندارد:

«باید در دانشگاه همان طوری که علوم مادی تدریس می‌شود، علوم معنوی تدریس بشود. باید آن امور انسانی، امور تربیتی به دست اشخاصی که بدانند تربیت اسلامی چه است و بدانند اسلام چه است، [تدریس بشود]. گمان نکنند بعضی از این اشخاص که در اسلام راجع به جامعه چیزی نیست یا راجع به- فرض کنید که- امور تربیتی کم است. اسلام عمیق‌تر از همه جا و از همه مکتب‌ها راجع به امور انسانی و راجع به امور تربیتی [نظر] دارد که در رأس مسائل اسلام است» (امام خمینی، ج ۱۵، ص ۴۱۵).

توجه به تربیت و تهذیب در کنار علم جدید و آموختن دانش‌های جدید، مراد امام را از اسلامی شدن و اصلاح دانشگاه روشن می‌کند:

«مقصود ما از اصلاح دانشگاه‌ها چیست؟ بعضی گمان کردند که کسانی که اصلاح دانشگاه‌ها را می‌خواهند و می‌خواهند دانشگاه‌ها اسلامی باشد این است که گمان کردند که- این اشخاص توهم کردند که- علوم دو قسم است: هر علمی دو قسم است. علم هندسه یکی اسلامی است، یکی غیراسلامی. علم فیزیک یکی اسلامی است، یکی غیراسلامی. از این جهت اعتراض کردند به اینکه علم، اسلامی و غیراسلامی ندارد. و بعضی توهم کردند که اینها که قائلند به اینکه باید دانشگاه‌ها اسلامی بشود؛ یعنی فقط علم فقه و تفسیر و اصول در آنجا باشد. یعنی همان شأنی را که مدارس قدیمه دارند باید در دانشگاه‌ها هم همان تدریس بشود. اینها اشتباهاتی است که بعضی می‌کنند، یا خودشان را به اشتباه می‌اندازند. آنچه که ما می‌خواهیم بگوییم این است که دانشگاه‌های ما، دانشگاه‌های وابسته است. دانشگاه‌های ما دانشگاه‌های استعماری است. دانشگاه‌های ما اشخاصی را که تربیت می‌کنند، تعلیم می‌کنند، اشخاصی هستند که غرب‌زده هستند. معلمین بسیاری‌شان غرب‌زده هستند و جوان‌های ما را غرب‌زده بار می‌آورند. ما می‌گوییم که دانشگاه‌های ما یک دانشگاه‌هایی که برای ملت ما مفید باشد» (همان، ج ۱۲، ص ۲۴۸).

امام در جای دیگری به صراحت به تبیین اسلامی شدن دانشگاه‌ها می‌پردازد:

«ما که می‌گوییم دانشگاه باید از بنیان تغییر بکند و تغییرات بنیادی داشته باشد و اسلامی باشد، نه این است که فقط علوم اسلامی را در آنجا تدریس کنند. نه اینکه علوم دو قسمند. هر علمی دو قسم است: یکی اسلامی و یکی غیراسلامی. ما می‌گوییم که در این پنجاه سال یا

---

علم دینی باور دارد و داشتن رویکردی خداپاورانه جهت تفسیر دستاوردهای علمی، برای دینی نامیدن علم را کافی قلمداد می‌کنند. برخی مانند نصر بر آن‌اند که علومی که مسلمانان در دوران تمدن اسلامی تولید کردند، علومی دینی و قدسی است درحالی که میرباقری معتقد است که علوم در هیچ مقطع از زمان دینی نبوده‌اند، آقای زیبا کلام در مقابل به دنبال اثبات امکان علم دینی است» (ر.ک. حسنی، ۱۳۹۰، ص ۱۵).

بیشتر که ما دانشگاه داریم، فرآورده‌های دانشگاه را برای ما عرضه دارید. ما می‌گوییم که دانشگاه‌های ما مانع از ترقی فرزندان این آب و خاک است. ما می‌گوییم که دانشگاه ما مبدل شده است به یک میدان جنگ تبلیغاتی. ما می‌گوییم که جوان‌های ما اگر علم هم پیدا کردند تربیت ندارند. مرتبی به تربیت اسلامی نیستند»<sup>۱</sup> (همان، ج ۱۲، ص ۲۴۹).

بنابراین، در نظر امام، به ظاهر و شکل دانشگاه اشکالی وارد نیست، اما باید تغییرات بنیادین در باطن و محتوای آن داده شود، و افزون‌بر تربیت اسلامی در کنار علم، علوم باید به گونه‌ای باشد که نیازهای داخلی و مردم را رفع نماید. در این صورت است که دانشگاه می‌تواند در خدمت استقلال کشور و مردم قرار گیرد. اما این شرط محقق نمی‌شود مگر اینکه استادان دانشگاه مروج تفکر اسلامی که همان تفکر نه شرقی و نه غربی است، باشند؛ والا اگر شعار غرب و شرق را سرلوحه خود قرار دهند، جوانان را غرب‌زده و وابسته به غرب بار می‌آوردند. «ما که می‌گوییم باید بنیاداً اینها تغییر بکنند، می‌خواهیم بگوییم که دانشگاه‌های ما باید در احتیاجاتی که ملت دارند، در خدمت ملت باشند، نه در خدمت اجانب. ما معلمینی که در مدارس ما، اساتیدی که در دانشگاه‌های ما هستند بسیاری از آنها در خدمت غربند. جوان‌های ما را شستشوی مغزی می‌دهند. جوان‌های ما را تربیت فاسد می‌کنند. ما نمی‌خواهیم بگوییم ما علوم جدید را نمی‌خواهیم. ما نمی‌خواهیم بگوییم که علوم دو قسم است که بعضی مناقشه می‌کنند. عمداً یا از روی جهالت. ما می‌خواهیم بگوییم دانشگاه‌های ما اخلاق اسلامی ندارد. دانشگاه ما تربیت اسلامی ندارد. اگر دانشگاه‌های ما تربیت اسلامی و اخلاق اسلامی داشت، میدان زد و خورد عقایدی که مضر به حال این مملکت است نمی‌شد. اگر اخلاق اسلامی در این دانشگاه‌ها بود این زد و خوردهایی که برای ما بسیار سنگین است، تحقق پیدا نمی‌کرد. اینها برای این است که اسلام را نمی‌دانند و تربیت اسلامی ندارند. دانشگاه‌ها باید تغییر بنیانی کند و باید از نو ساخته بشود که جوانان ما را تربیت کنند به تربیت‌های اسلامی. اگر تحصیل علم می‌کنند، در کنار آن تربیت اسلامی باشد، نه آنکه اینها را تربیت کنند به تربیت‌های غربی» (همان، ج ۱۲، ص ۲۵۰).

افزون‌بر دانشگاه و لزوم تغییر و اصلاح آن از دید امام خمینی، مقولات هنری و فرهنگی جدید همچون سینما و تلویزیون که زاده فرهنگ غربی است، مورد توجه امام خمینی است. سینما و تلویزیون هر کدام پدیده‌هایی هستند که در حال حاضر تأثیرات فراوانی از جنبه فرهنگی و فرهنگ‌سازی دارند. امام خمینی نه تنها با این دو پدیده مخالف نیست، بلکه آن‌ها را نماد و تجلی تجدد می‌داند. اما بر این نکته تأکید دارد که این دو پدیده باید محتوای اسلامی و

۱. همچنین بنگرید به «جوان‌های ما در مقابل خودشان می‌ایستند و برای امریکا کار می‌کنند. ما می‌خواهیم دانشگاه‌ها را طوری کنیم که جوان‌های ما برای خودشان و برای ملتشان کار کنند» (صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۲۵۱).

اخلاقی داشته باشد و کاملاً اسلامی شود:

«سینمای ما مرکز فحشاست. ما با سینما مخالف نیستیم، ما با مرکز فحشا مخالفیم. ما با رادیو مخالف نیستیم، ما با فحشا مخالفیم. ما با تلویزیون مخالف نیستیم، ما با آن چیزی که در خدمت اجانب برای عقب نگه داشتن جوانان ما و ازدست دادن نیروی انسانی ماست، با آن مخالف هستیم. ما کی مخالفت کردیم با تجدد؟ با مراتب تجدد» (همان، ج ۶، ص ۱۵).

در جای دیگری امام بر تغییر محتوای سینما و تلویزیون تأکید دارد «مثلاً سینما. ممکن است که کسی در سینما نمایش‌هایی که می‌دهد نمایش‌های اخلاقی باشد، نمایش‌های آموزنده باشد، که این را هیچ کس منع نکرده؛ و اما سینمایی که برای فساد اخلاق جوان‌های ماست، و اگر چند روز جوان‌های ما در این سینماهایی که در این عصر متعارف بود و در زمان شاه متعارف است، اگر چند وقت یک جوان برود در آنجا فاسد بیرون می‌آید، دیگر به درد نمی‌خورد ... و اینها می‌خواهند همین بشود. یعنی تمام برنامه‌هایی که اینها درست کرده‌اند، برنامه‌های فرهنگی، برنامه‌های هنری، هرچه درست کرده‌اند استعماری است. می‌خواهند اینها جوان‌های ما را یک جوان‌هایی بار بیاورند که به درد آنها بخورند، نه به درد مملکت خودشان بخورند» (همان، ج ۵، ص ۲۶۱).

## ۶. تحلیل و بررسی

از مباحث پیش‌گفته نکات زیر برداشت می‌شود:

الف) به نظر می‌رسد، امام خمینی به غرب و تجدد به عنوان یک کل و مرکب از اجزای مختلف توجه دارد؛ در این صورت می‌توان تنها یک جزء را بدون توجه به اجزای دیگر از آن کل گرفت و پذیرفت. همان‌طور که ملاحظه کردیم، امام خمینی تکنیک غرب و ظواهر تجدد را می‌پذیرد و اسلام و روحانیت اسلام را طرفدار تمدن می‌داند، ولی به شدت با پذیرش محتوای تجدد که همان فرهنگ استعماری و علم استعماری است، مقابله می‌کند. شهید مطهری به عنوان یکی از شاگردان برجسته امام خمینی این نگاه را در برداشت از تمدن غرب دارد:

«در مسأله اخذ تمدن، مسأله عمده این است که درعین استفاده از تجدد، استقلال فکری و سازمان روحی حفظ بشود. اینکه بعضی مانند نهرو حتی لباس هندی را حفظ کرده‌اند برای این است که استقلال فکری‌شان محفوظ بماند. چرا انگلستان شعرهای قدیمی را حفظ می‌کند؟ چون تا شعار حفظ نشود، روح و معنی و استقلال فکری محفوظ نمی‌ماند. شعار به منزله پوسته است و استقلال فکری به منزله هسته» (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۶۰).

در برابر این دیدگاه، نظر کسانی قرار دارد که کل غرب را یک ماهیت یکپارچه می‌دانند و آن را اومانستی و انسان‌محور و به عبارت دیگر الحادی و شیطانی می‌پندارند.<sup>۱</sup>

ب) به نظر می‌رسد، امام خمینی به تکنولوژی و علم غرب به عنوان یک پدیده بی‌طرف که با افکار و فلسفه غربی ارتباطی ندارد نگاه می‌کند. در اندیشه امام خمینی، سنت علمی مسلمانان تا همین اواخر مورد توجه غربیان بوده است: «یکی هم از مسائل، همان مسئله طب قدیم است. آنها همه این دردهایی که الآن هست با همین دواهای علفی معالجه می‌کردند و معالجه‌شان یک معالجات اساسی بود و اروپا از طب بوعلی تا همین آخر استفاده می‌کردند. کتاب بوعلی تا همین آخر، شاید حالا هم مورد نظر آنها باشد، بروزش نمی‌دهند. من نه این است که ندانم اینها را، می‌دانم اشکالات زیاد است، لکن همه چیز این‌طور است، همه مسائل این‌طور است که به ما این‌طور فهماندند که خودتان هیچ چیز نیستید، و همه چیز آنها هستند و اینها می‌خواستند همچو ما را از صحنه انسانیت بیرون بکنند، بگویند ما اصلاً هیچ چیز نداریم» (امام خمینی، جلد ۹، ص ۸).<sup>۲</sup>

ج) به نظر می‌رسد امام در صدد سازگاری اسلام با غرب نبود، بلکه در اندیشه خود اسلام را اساس قرار داده بود. اگرچه از نگاه او، جزئی از علم و صنعت غرب را می‌توان اخذ نمود، اما آنجا که تعارض بین اسلام و غرب پیش می‌آید، اسلام را برای غرب تأویل نمی‌کند، بلکه غرب را به کناری می‌نهد؛ توضیح اینکه برخی در برخورد با غرب قائل به ناسازگاری‌اند و برخی قائل به تطبیق. در نزد گروهی از اندیشمندان معاصر، غرب اصل به‌شمار می‌آید و می‌بایست اسلام را به‌گونه‌ای تفسیر و تأویل نمود که با غرب سازگار باشد.<sup>۳</sup> این گروه بر این

۱. رک. فرائی، ۱۳۸۹، ص ۳۳۲ و ۳۱۳؛ و نیز نصیری، ۱۳۸۰، ص ۱۱.

۲. «فلاسفه غرب الآن هم محتاج به این هستند که از فلاسفه شرق یاد بگیرند. کتاب‌های ابوعلی الآن هم، من گمان می‌کنم تا چند وقت پیش از این و الآن هم همین‌طور، مورد استفاده طبایب غرب است. قانون بوعلی رسماً تدریس می‌شده آنجا؛ استفاده از آن می‌شده. لکن این تحفه شرقی رفته غرب، غرب از آن استفاده کرد و ما خودمان گم کرده‌ایم خودمان را، بوعلی را نمی‌شناسیم» (صحیفه امام خمینی، ج ۲، ص ۳۹). همچنین بنگرید به «و نه اینکه ما نمی‌دانیم که علومی که در شرق بود، دسیسه‌ها اسباب این شد که عقب بزنند آنها را، و به جای او علوم غرب را بیاورند- دانش‌هایی که در شرق بود و اروپا از آن تقلید می‌کرد، دستهایی آمد و آنها را عقب زد و محتوا را از ما گرفت، الآن وضع ما وضعی شده است که خیال می‌کنیم که هر چه هست، در غرب است و ما هیچ چیز نداریم. محتوای خودمان را گرفتند. یعنی مغزهای ما را شستشو کردند؛ جایش یک مغز دیگری گذاشتند که از همان غرب ارتزاق می‌کند. و این یک مطلب مهمی است که باید بتدریج این مملکت از زیر آن بار بیرون برود. یکی هم از مسائل، همان مسئله طب قدیم است. آنها همه این دردهایی که الآن هست با همین دواهای علفی معالجه می‌کردند و معالجه‌شان یک معالجات اساسی بود و اروپا از طب بوعلی تا همین آخر استفاده می‌کردند (همان، ج ۲، ص ۸). همچنین بنگرید به «طب از شرق رفته به غرب، تمدن از شرق رفته به غرب» (همان، ج ۱۲، ص ۲۱).

۳. کسانی که با توجه به تحولات دوره تجدد، سعی دارند اسلام را مطابق غرب تأویل و تفسیر نمایند؛ به عبارتی میان اسلام هم در اصول و هم در فروع با تجدد سازگاری به‌وجود آورند، بر این باورند که بین مسائل حقوقی و اجتماعی اسلام با غرب تعارض وجود دارد، اما برای اینکه این تعارض از بین برود باید در متون دینی بازنگری کرد؛ یعنی متن دینی را به‌گونه‌ای تأویل نمود که با تحولات مدرن از جهت حقوقی و اجتماعی سازگار گردد. در نظر اینان باید قرائت جدیدی از اسلام داشت تا با تحولات جدید سازگار شود؛ به همین منظور باید افزون‌بر اجتهاد در فروع دین، در اصول دین هم اجتهاد نمود. «توسل به

باورند که افزون بر تکنیک، دیگر پدیده‌ها و ویژگی‌های غرب همانند احکام حقوقی و اجتماعی را باید پذیرفت و اگر اسلام در ظاهر با آنها مخالف است، می‌بایست اسلام را به گونه‌ای جدید تأویل و تفسیر کرد تا با غرب سازگار باشد.

د) به نظر می‌رسد از آنجا که امام خمینی بر اساس سنت فلسفه اسلامی می‌اندیشید، در فلسفه اسلامی بحث مهمی مطرح است به نام رابطه ماده با صورت. در سنت فلسفه اسلامی موجودات طبیعی از چهار علت برخوردار هستند که عبارتند از: علت صوری، مادی، فاعلی و غایی. علت صوری و مادی، علت درونی موجود طبیعی است و علت غایی و فاعلی، علت بیرونی آن می‌باشد.<sup>۱</sup> در علت مادی و صوری که همه موجودات طبیعی از این دو علت برخوردارند؛ ماده همیشه پذیرنده است، و صورت آن است که فعلیت و قوام می‌دهد. اما آنچه حقیقت و وجود یک چیز است، صورت است نه ماده. «ماده نخستین و صورت همیشه همراه هم بوده و هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند. اما اینکه ماده از صورت جدا نمی‌شود، بدان دلیل است که حقیقت ماده نخستین، چیزی جز قوه و استعداد محض نیست و از این رو برای تحقق یافتن باید به یک فعلیت جوهری اتکا داشته باشد، تا با آن متحد گردد، زیرا هیچ موجودی بدون فعلیت، تحقق نمی‌یابد و از طرف دیگر، تنها صورت است که می‌تواند چنین نقشی را ایفا کند» (طباطبایی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۱۷۸)؛ یعنی در سیر حرکت جوهری آنچه مرحله‌ای را از مرحله بعد کاملاً جدا می‌کند، صورت است، نه ماده. در خصوص پذیرش تجدد نیز این گونه است؛ یعنی هنگامی که ابزار و تکنیک را اخذ کنیم و صورت و محتوای اسلامی به آن دهیم، در نظر امام خمینی آن ابزار کاملاً اسلامی می‌شود و دیگر نیازی به تولید تکنولوژی اسلامی نیست. به عبارتی، تکنیکی ایجاد می‌شود که ذات آن کاملاً با تکنیک غربی تفاوت دارد؛ زیرا هنگامی که محتوا و صورت که فعلیت و وجود چیزی است بر ماده و ابزار خام حمل گردد، حقیقت آن متحول می‌شود. این مسئله مانند سینما و تلویزیون است؛ هنگامی که بر این پدیده غربی

برخی از راه‌حل‌ها همچون شرط ضمن عقد، قاعده عسر و حرج، قاعده اضطرار، تعطیل حدود شرعی در زمان غیبت و جلوگیری از وهن اسلام، نمی‌تواند تعارض را حل کند چراکه تنها به اجتهاد در فروع اکتفا می‌شود، در حالی که راه حل، اجتهاد در اصول است زیرا به نظر می‌رسد اجتهاد در فروع به پایان عمر تاریخی خود رسیده است و در مقابل آن نوعی اجتهاد در مبانی و اصول پیشنهاد می‌شود» (شریفی، ۱۳۸۸، ص ۱۳۷). به عبارتی این دسته از افراد به جای آنکه در تقابل اسلام و مدرنیته جانب اسلام را نگه دارند جانب مدرنیته را حفظ می‌کنند و تلاش دارند دین را به گونه‌ای منعطف نمایند که کاملاً سازگار با تحولات جدید شود. «این متفکران مهم‌ترین ممارست و جهد فکری خویش را معطوف به این کرده‌اند که با انعطاف‌پذیر نمودن دین و با ارائه پروژه‌هایی چندوجهی، ناسازگاری دین با دنیای جدید را بزدايند و با توسل به مبانی فکری و معرفتی متفاوت، تفسیری هماهنگ با دنیای مدرن و عقل مدرن و پرسش‌ها و اقتضائات آن بنیان نهند» (شریفی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۶).

۱. بنگرید به: «در یک تقسیم دیگر علت به داخلی و خارجی منقسم می‌گردد. علل داخلی، که علل قوام نیز نامیده می‌شوند، همان ماده و صورتند، که [اجزای تشکیل‌دهنده و] قوام‌دهنده معلول می‌باشند. و علل خارجی، که علل وجود هم نامیده می‌شود، همان فاعل و غایت هستند. چه بسا به علت فاعلی، مابه‌الوجود (آنچه سبب وجود معلول است) و به علت غایی ملاحظه‌الوجود (آنچه وجود معلول به خاطر آن است) نیز گفته می‌شود (طباطبایی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۲۶۶).

ارزش‌های اخلاقی بار شد، ماهیت و ذات آن هم تغییر یافته، کاملاً با سینما و تلویزیون غربی متفاوت می‌شود.

### نتیجه

آنچه از عبارات و اظهارات امام خمینی نسبت به تجدد و زندگی مدرن برمی‌آید، آن است که ایشان به تجدد نه نگاه صددرصد سلبی دارد و نه نگاه کاملاً ایجابی. به عبارتی، امام خمینی نه همانند برخی از تجددستیزان، تجدد و زندگی مدرن را نفی می‌کند و نه مانند روشنفکران، تجدد را به‌طور کامل می‌پذیرد. به‌نظر می‌رسد در اندیشه امام خمینی تجدد از دو بخش تشکیل شده است؛ یکی ماده و ظاهر و دیگری محتوا و صورت. به تعبیری دیگر، در نظر امام، تجدد از ابزارها و تکنیک‌ها و نیز فرهنگ و اخلاق، عقاید و به‌طور کلی معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی و هستی‌شناسی مختص به خود شکل گرفته است. همان‌گونه که گذشت، امام خمینی نسبت به محتوای فرهنگ غرب که همان مبانی انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی است، نگاه نقادانه دارد و هرگز آن را نمی‌پذیرد و اسلام و فرهنگ اسلامی - ایرانی را برتر از محتوای تجدد می‌داند؛ اما از طرف دیگر ظواهر زندگی غرب همانند وسایل و ابزارهای زندگی جدید را مخالف اسلام نمی‌داند.

### منابع و مأخذ:

۱. ایلخانی، محمد (۱۳۸۲)، تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس، انتشارات سمت، تهران، چاپ اول.
۲. برهیه، امیل (۱۳۷۷)، تاریخ فلسفه قرون وسطی و دوره تجدد، ترجمه یحیی مهدوی، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ اول.
۳. حسینی، حمیدرضا (۱۳۹۰)، علم دینی، به کوشش مهدی علی پور و محمد تقی ابطحی، قم، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ پنجم.
۴. خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۹)، جریان‌شناسی فکری ایران معاصر، مؤسسه حکمت نوین اسلامی، قم، چاپ سوم.
۵. شریفی، عباس (۱۳۸۸)، شریعت و عقلانیت در موج سوم روشنفکری دینی ایران، انتشارات گام نو، تهران، چاپ اول.
۶. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۱)، بدایة الحکمه، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم، قم، چاپ اول.
۷. عسگری، حسین (۱۳۸۹)، روستای ایستا پژوهشی درباره اهل توقف طالقان، نشر مجبی، تهران.
۸. فراتی، عبدالوهاب (۱۳۸۹)، روحانیت و تجدد با تأکید بر جریان‌های فکری - سیاسی حوزه علمیه قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، چاپ اول.
۹. کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۸۶)، تاریخ فلسفه، ترجمه عبدالحسین آذرنگ و محمد یوسف ثانی، انتشارات سروش، تهران، چاپ دوم، جلد دوم.
۱۰. مطهری، مرتضی (۱۳۸۶)، یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱، تهران، انتشارات صدرا.
۱۱. موسوی خمینی، روح الله، صحیفه (مجموعه سخنرانی‌ها ...)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۲۱ جلد.
۱۲. نصیری، مهدی (۱۳۸۰)، اسلام و تجدد، انتشارات صبح، تهران، چاپ سوم.
۱۳. نصری، عبدالله (۱۳۹۰)، رویارویی با تجدد، نشر علم، تهران، چاپ دوم.